آینده‌ای مبهم در انتظار است

حسین باهر
روزنامه‌نگار

امروز در جامعه ایران تمام شئون مربوط به ازدواج، تحولات غیرقابل انکاری را پشت‌سر می‌گذارند. مثلا دختر روستایی، برای ادامه تحصیل، به شهر، مرکز استان و پایتخت آمده است. این گروه، توقعاتشان با زمانی که در روستا بودند، متفاوت شده است. در این سال‌ها، شهرستانی به تهران آمده، تهرانی به خارج رفته و این جابه‌جایی‌ها، مسائلی را به وجود آورده است. مسائل دیگری هم که باعث تحولات جدید شده، اینترنت، رایانه و... است. یا مثلا سریال‌هایی که می‌بینید هر شب در شبکه‌های ماهواره‌ای پخش می‌شود و طبق آمارهای موجود، هر شب اغلب خانواده‌ها این سریال‌ها را می‌بینند. مسأله این است که با توجه به تحصیلات و بالارفتن کیفیت سطح معلومات و زندگی اجتماعی، سطح توقعات در دختران نیز بالا رفته است. بر همین اساس، برخی از دخترها، ترجیح می‌دهند که همسرانشان و گزینه‌هایی که برای ازدواج انتخاب می‌کنند، ثروتمند و از خانواده‌های متمکن باشند. نکته مقابل این است که دارایی پسران، از نظر مسکن، کار و... پایین آمده است. آنها در این شرایط حاضر نیستند، هزینه کنند و بهای ازدواج را بپردازند. این گونه است که توقع دخترانی که می‌خواهند مردان ثروتمند و متمکن برای ازدواج با آنها اقدام کنند، برآورده نمی‌شود. برخی از پسران نه توانایی لازم و مهارت ویژه‌ای دارند و نه ثروت چندانی. این گروه نیز از سوی دیگر ماجرا، به سمت زنانی می‌روند که دارای این توانایی‌ها باشند و نتیجه‌اش همین می‌شود که ازدواج پسران جوان با زنان میانسال، یا برعکس آن افزایش یافته است. همین موضوع، سبب شده که ما امروز به نوعی با شرایط سردرگمی و درهم‌آمیختگی فرهنگ‌ها و سنت‌ها در آیین ازدواج روبه‌رو باشیم، که اگر به همین صورت ادامه یابد، به صلاح هیچ‌کس نیست. حالا ما به مرحله‌ای رسیده‌ایم که ازدواج‌های سنتی تقریبا غیرممکن شده است. حالا چه به علت توقعات بالای دختران و چه به علت تولیدات پایین پسران، مسأله دیگر نیز نوعی آزادی جنسی یا ولنگاری است که بین برخی افراد شیوع پیدا کرده است. افرادی که می‌خواهند از خانواده‌های خود مستقل باشند، دنبال خانه‌های مجردی می‌روند، گرفتار موضوعاتی می‌شوند که در جامعه ایرانی مرسوم نبوده و همین بی‌اخلاقی‌ها نیز به مشکلات پیرامون ازدواج دامن زده است. در گذشته مردم مشکلات اقتصادی بیشتری داشتند، اما زندگی‌ها پایدارتر از امروز بود. در یک دوره زمانی هم این آسیب‌ها به صورت حداقل بود یا اصلا نبود. ۱۰-۲۰ سال گذشته، این گونه بود. اما امروزه نوعی از رفتارهای اجتماعی خارج از عرف جامعه ایرانی، رواج پیدا کرده است. متاسفانه برخی افراد متاهل هم در این ماجرا حضور دارند. گویا این‌طور به نظر می‌رسد که قباحتی که در مسأله ازدواج وجود داشت، به وقاحت تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که حتی برخی افراد با داشتن چند رابطه مختلف، نوعی افتخار اجتماعی دارند و به دیگران فخرهم می‌فروشند. من نیز به عنوان مشاور چه در مرکز و چه در بیرون، مسائلی را می‌بینم که تأیید می‌کنند نوعی ولنگاری جنسی به صورت بداخلاقانه‌ای در حال توسعه است. اینها در حالی است که تا چند دهه پیش اصلا این مسائل و پدیده‌ها را نداشتیم. از سوی دیگر می‌توان به ولنگاری‌های مختلفی اشاره کرد که در داخل و خارج اتفاق می‌افتد. در گذشته این مسأله، با عنوان ازدواج مجدد برای مردها بلامانع بود. اما حالا معمولا در قالب ازدواج موقت است که ثبت رسمی می‌شود، همین مسأله سبب شده کراهت و قبح خودماجرا برای مردها از بین برود. متاسفانه عفت، کرامت و عصمت انسانی در برخی موارد نادیده گرفته می‌شود و اتفاقاتی می‌افتد که ما از گذشته تا به حال، هرگز اینها را در ملأعام ندیده بودیم. این که مردی به زنی در خیابان توهین می‌کند و حتی دست به خشونت می‌زند. این ماجرا نشان می‌دهد که بنیاد خانواده در حال تزلزل است. در گذشته افراد کمتر به مسائل اقتصادی اهمیت می‌دادند. اما امروزه این‌طور نیست و برخی ازدواج‌ها تنها به دلیل تمکن مالی افراد صورت می‌گیرد. این تنها به زنان و مردان و پیش از ازدواج مربوط نمی‌شود، حتی فرزندان هم فقط از والدین انتظار پول دادن دارند، که والدین هم اگر در توانشان باشد آنها را تأمین می‌کنند و اگر هم نباشد آن نیز مشکل دیگری می‌شود و هم برای والدین و هم برای فرزندان، به معضلی تبدیل خواهد شد که خود به مسأله‌ای لاینحل تبدیل می‌شود. در این صورت فرزندان برای تأمین این گروه از احتیاجات، به بیرون خانواده مراجعه می‌کنند. شرایط موجود آینده‌ای بسیار مبهم را برای ما نمایان کرده است که اگر فکری به حال آن نکنیم، معلوم نیست سر از کجا درخواهیم آورد.

نگاه

بومی خسته، به نام جامعه

سارا اشرفی
نقاش

زندگی در بستر جامعه هر روز در جریان است. در مسیری که هر روز همه شاهد آن هستیم، آدم‌های زیادی از کنارمان عبور می‌کنند، گاهی بی‌توجه رد می‌شویم و گاهی به هر دلیل درگیرشان می‌شویم.

اگر بخواهیم مثل یک تابلو نقاشی به جامعه امروز خودمان نگاه کنیم، باید اندکی از آن فاصله بگیریم و از دور همه را یکجا نگاه کنیم. چیزی که من در این بوم خسته می‌بینم لایه‌ای غبارآلود است که همه جا هست؛ گاهی کمتر یا گاه بیشتر اما همه جا هست. بیشتر صدای افکار مردم جامعه به گوش می‌رسد، سکوتی ظاهری در سرهایی پر از صدا، فکر و ترس! همه می‌ترسند و به آن فکر می‌کنند، به آینده، به فردا.

سوال این است چرا مردم امروز این قدر فکر می‌کنند؟! تمام لحظه‌های بی‌بازگشت در اندیشیدن به آینده محو می‌شوند، فکرهایی مبهم و گام‌هایی که با ترس در خیال برمی‌دارند، این جا جنگ نیست ولی هیچ صلحی هم نیست، چرا که ذهن همه انتظار نبردی سخت را می‌کشد.

خارج از این ذهن‌های پرتلاطم، تنها صورت‌هایی نگران، مانند آینه، تصویر درونشان را نمایان می‌کند و از کنار رهگذران عبور می‌کنند. اندیشه فردا سایه‌ای از یأس را مانند وبیروسی کشنده، همه جای جامعه گسترده است. وبیروسی که همه را مبتلا کرده است چه فقیر و چه غنی را. در گذشته مردم شادتر بودند. شاید به این دلیل که کمتر به آینده فکر و بیشتر در لحظه زندگی می‌کردند. امروزه مردم برای خود ارزش بیشتری قایل هستند. برای رفاهشان، برای حقوقشان، برای وقتشان. مردم امروز کمبودها را بیشتر درک می‌کنند. بیشتر فکر می‌کنند و بیشتر غمگین می‌شوند. امروزی‌ها باهوش‌ترند. آینده‌نگری، نتیجه هوش بیشتر جامعه امروز است ولی گاهی این ذکاوت و هوش ما را بیش از حد در خودمان فرو می‌برد در نتیجه در برخوردهای اجتماعی روزمره نقاط ضعف زیادی دیده می‌شود. مردم کمبودها را می‌بینند، آزارشان می‌دهد. در مقابل واکنش‌هایی دارند که یکسان نیست، چون روحیات مردم متفاوت است.

احساس ناامنی و بی‌عدالتی بسیاری را در سکوت فرو می‌برد و نسبت به دیگر افراد جامعه، بی‌توجه می‌شوند. بعضی دیگر آرام و قرار ندارند. هیچ‌کدام نه واکنش مناسبی است نه درمانگر. مثل گاز زدن یک سگ‌دوبیج با ولع است که به نیت گرفتن حقوق اجتماعی برابر، یا به خاطر سکوت اجباری در مقابل بی‌عدالتی، خودت را در یک اتوبوس شلوغ با فشار روی تنها صندلی خالی، جا بدهی و احساس کنی که برنده شده‌ای.

با وجود همه اینها، وقتی که احساس ناامیدی می‌کنیم، درست زمانی است که در وجودمان سخت با آن در نبردیم و این نقطه روشنی است که سایه یأس را بر جامعه ما لطیف می‌کند. برای این نقطه روشن شاید بتوان لبخندی زد و با دست‌هایی توانمند، آرام‌آرام این غبار را کنار زد و آسوده‌تر در کنار هم زندگی کنیم.

امروز به چی فکر می‌کنی

احساس مسئولیت بدون وابستگی

هوشنگ طالع
پژوهشگر تاریخ

شهرها بازتابی از اتفاقات مختلف هستند که آنها را به بیرون خود منعکس می‌کنند. این بازتاب‌ها از عملکرد نظام‌های داخل جامعه سرچشمه می‌گیرد. معمولا شهرها هستند که نظام‌های موردنظر را نسبت به خواسته‌های مردم، شکل می‌دهند. اما امان از زمانی که این نظام‌ها، شروع به ساختن شهر کنند.

این یکی از آسیب‌های مهم است. زمانی که نظام‌های شهری، برای شهر تصمیم بگیرند، ناخودآگاه سیلی از بی‌قانونی به جامعه سرازیر می‌شود و ناگاه می‌بینید که ۱۵۰ هزار میلیارد تومان، نیست می‌شود. البته به این رخدادها نمی‌شود خرده گرفت زیرا مسائلی هست که حالا، رایج شده است.

اما از این مسائل که فاصله بگیریم بد نیست درباره موضوعات کف شهر هم گپی بزنیم. گاهی در خیابان‌های تهران که قدم می‌زنم با موضوعات مختلفی برخورد می‌کنم، با آدم‌هایی که هرکدام دنبال معیشت و موضوعاتی دخیل در آن هستند. اما در درون و ماهیت این انسان‌ها، مسائلی را می‌بینیم که تا دیروز وجود خارجی نداشت!

ما ایرانیان در سالیان قبل، در کوچه و خیابان با یکدیگر این‌گونه رفتار نمی‌کردیم، یا الفاظی را که این روزها به کار می‌بریم، دیروز در جامعه ما کاربردی نداشت.

گاهی برخی مدیران اجتماعی، در طراحی و ابراز موضوعات مختلف بر این باورند که مردم، صحبت‌ها و مسائلی که از آنها نقل می‌شود، متوجه یا درک نمی‌کنند، البته مطابق تجربیات نشان داده شده که در جوامع مختلف، خلاف این موضوع صادق است و مردم همیشه زودتر و بهتر از موضوعات پیرامون خود اطلاع می‌یابند و به درک عمیقی از این حیث می‌رسند.

در جامعه ما هر از گاهی موضوعی ذهن مردم را متوجه خود می‌کند. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در این مقطع رایج شده، موضوع مدرک‌های تقلبی است که به وفور یافت می‌شود و هر فرد که توان مالی مناسبی دارد، می‌تواند یکی از این مدارک را در مدت کوتاهی از آن خود و به دیوار خانه‌اش قاب کند. این موضوع باعث سال‌ها عقبگرد جامعه ما شده و می‌شود زیرا شما دیگر نمی‌توانید نیروهای نخبه جامعه را نسبت به افراد معمولی تشخیص دهید.

ایران یکی از آن کشورهایی است که در سالیان و دوران های مختلف، یکی از پیشگامان عرصه تحول اجتماعی و ارتقای آن بوده است. وقتی به ملی شدن صنعت نفت بنگرید، پی به رفتار نخست‌وزیری می‌برید که چطور با مردم و مسائل روز کشورش رفتار می‌کرد. نخست‌وزیری که از خزانه کشورش حقوقی نمی‌گرفت.

این رفتارها همه پیام‌آور تحول مثبت در جامعه بود. پس می‌توان این برداشت را داشت که تحولات اجتماعی در کشور ما در سال‌هایی رو به رشد بوده و افرادی در کشور ما حضور داشتند که از اندیشه والایی در مواجهه با مردم، برخوردار بوده‌اند و در نگاهشان اولویت، مصالح کشور بوده است. فساد سر منشأ تمام تحولات منفی در یک کشور است.

زمانی که به دفعات در یک جامعه فساد صورت گیرد، اعتماد عمومی از بین می‌رود. تخلف مدیران، باعث دلسردی مردم از حاکمیت و تحقق عدالت اجتماعی در کشور می‌شود.

یکی از مضرترین موضوعات برای جامعه، فقدان اعتماد مردم نسبت به نهادهای مختلف است. احساس مسئولیت بدون وابستگی، یکی از پارامترهایی است که افراد می‌توانند در مدیریت جامعه سهیم شوند. اما این سطح از مسئولیت‌پذیری و وفاداری به آن، کاری بس مشکل است که این روزها این‌گونه رفتار و نگرش به سختی یافت می‌شود.

امروز با مولانا

چون زمین با آسمان خصمی کند — شوره گردد سر ز مرگی بر زند
نقش با نقاش پنجه می‌زند — سبلتان و ریش خود بر می‌کند

یک خبر | یک نگاه

سرب فقط در هوا نیست در گوشت مرغ هم هست!

گزارش پایش مواد غذایی در اواخر سال گذشته نشان داد که میزان سرب موجود در گوشت سفید مرغ ۴۷ درصد بیشتر از استاندارد است. بیش از ۱۰ ماه از سال ۹۳ می‌گذرد و همچنان مرغ‌های آلوده به سرب تولید و در بین مردم عرضه می‌شوند. رحمت‌الله حافظی رئیس کمیسیون سلامت شورای شهر تهران به تازگی با ایسنا گفت‌وگو کرده و ضمن هشدار از میزان بالای سرب در گوشت مرغ عنوان کرده ظرف دو هفته آینده نتایج پایش جدید، جمع‌بندی و اعلام می‌شود. وی با بیان این که باید برای تخمین آخرین وضع وجود سرب در مرغ منتظر گزارش پایش امسال بود در مورد چرایی وجود این حد سرب در بدن مرغ گفت: دانه‌های خوراکی درون دستگاه‌هایی تولید می‌شود و شاید قطعات سربی در این وسایل وجود داشته باشد که در تماس با دانه، سربی می‌شوند اما قطعا باید برای پاسخ به این چرایی بررسی‌های لازم انجام شود.

یک جست‌وجوی ساده در اینترنت به ما می‌گوید سرب یکی از عناصر بسیار سمی است که در جوامعی که با پیشرفت تکنولوژی روبه‌رو هستند آلودگی سرب، از احتراق سوخت ماشین‌های مختلف و در صنایع تولید می‌شود که عوارض فراوانی در بدن انسان به‌خصوص کودکان ایجاد می‌کند. سرب عنصر سنگینی است که به سمت زمین انتقال پیدا می‌کند و روی تنفس افراد و رشد آنها تاثیر منفی می‌گذارد. جالب است بدانید پیش از این، در پی انتشار اخباری مبنی بر آلوده‌بودن مرغ‌ها به سرب، سیدحسین هاشمی، استاندار تهران با رد خبر آلودگی و بالا بودن سرب موجود در مرغ‌های شهر تهران گفت: «مرغ مورد استفاده شهروندان تهرانی هیچ مشکلی ندارد.»

برش

تیز هوشی

| جواد نعیمی |

یک روز لقمان با خواجه خویش به قصد تفریح به کنار رودخانه رفت. خواجه با حریفی به بازی نشست و قرار آنها این شد که هرکس باخت، یا نصف دارایی‌اش را به دیگری بدهد یا نیمی از آب رودخانه را بیاشامد! اتفاقا خواجه لقمان بازنده شد و مجبور شد که یکی از آن دو شرط را بجای آورد. او در دل بسیار غمگین بود تا ناگهان چیزی به خاطرش رسید و از حریف خویش یک‌روز مهلت خواست. آن گاه لقمان را به حضور طلبیده و ماجرا را بازگفت.

لقمان اندکی تأمل کرد، سپس سرش را بالا آورد و گفت:

– پاسخ او با من!

روز بعد، لقمان به حریف خواجه گفت:

– آیا قرار شما این بوده که تمام آب رودخانه به کنار رودخانه رفت. خواجه با حریفی به بازی نشست و قرار آنها این شد که هرکس باخت، یا نصف دارایی‌اش را به دیگری بدهد یا نیمی از آب رودخانه را بیاشامد! اتفاقا خواجه لقمان بازنده شد و مجبور شد که یکی از آن دو شرط را بجای آورد. او در دل بسیار غمگین بود تا ناگهان چیزی به خاطرش رسید و از حریف خویش یک‌روز مهلت خواست. آن گاه لقمان را به حضور طلبیده و ماجرا را بازگفت.

لقمان اندکی تأمل کرد، سپس سرش را بالا آورد و گفت:

– پاسخ او با من!

روز بعد، لقمان به حریف خواجه گفت:

– آیا مقصود آبی است که دیروز در رودخانه جریان داشته یا آبی که پس از این به رودخانه خواهد آمد؟ کدام آب را باید بیاشامد؟ آن را معین کن! حریف، حرفی برای گفتن نداشت و لقمان اضافه کرد:

– اگر هم آب رودخانه هنگام بازی مورد نظر بوده، دستور بده آن آب باز گردد تا خواجه آن را بیاشامد!

برشی از کتاب حکمت‌های لقمانی

شاتر

روستاهای کهگیلویه و بویراحمد در دامنه کوه‌های سخت قرار دارد و نبود راه ارتباطی مناسب موجب شده است تا این روستاها با وجود ظرفیت‌های مطلوب در زمینه گردشگری و کشاورزی همچنان در محرومیت به سر برند.